

ایمیل صفحه آخر: safhehakhah@shahrvand-newspaper.ir

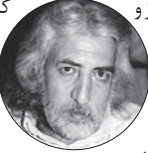
تقویم تاریخ

غروب

پروسیس مریمه - نویسنده، مورخ و باستان شناس قرن نوزدهم میلادی اهل فرانسه، صاحب آثاری چون: وقایع سلطنت شارل نهم، خانواده کارواخال، ونوس جزیره (۱۸۷۰ میلادی)

ادوارد راس - خاورشناس انگلیسی و متخصص زبان های شرقی، آشنایه بسیاری از زبان های شرقی از جمله فارسی، عربی، سانسکریت، اردو. (۱۹۴۰ میلادی)

پاپول ترودا - دیپلمات، سناتور و شاعر شیلیایی، برنده جایزه نوبل ادبیات (۱۹۷۱ میلادی، صاحب آثاری چون: خاطرات من، پستیچی اوای جهانی (۱۹۷۳ میلادی)



طلوع

والتر لیپمن - روزنامه‌نگار اهل ایالات متحده آمریکا، مبدع واژه جنگ سرد در ادبیات سیاسی جهان (۱۸۸۹ میلادی)

محمدعلی مجتهدی گیلانی - رئیس دبیرستان البرز و بنیانگذار دانشگاه صنعتی شریف (۱۲۸۷ خورشیدی)

محمدرضا شجریان - موسیقیدان، آهنگساز، خواننده و از برجسته ترین هنرمندان عرصه موسیقی سنتی ایرانی (۱۳۱۹ خورشیدی)

حسین منزوی - از بزرگترین غزلسرایان معاصر، مرگ در اثر آمبولی ریوی و سرطان در تهران (۱۳۸۳ خورشیدی)



رخداد

کشف سیاره نپتون، دورترین سیاره منظومه شمسی نسبت به خورشید، توسط دانشمند آلمانی یوهان گفرید گال (۱۸۴۶ میلادی)

انتخاب ناصرالملک به عنوان نایب السلطنه ایران (در زمان احمدشاه) توسط مجلس شوری یکم، با اکثریت آراء (۱۲۸۹ خورشیدی)

آزمایش نخستین بمب هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی در ناحیه‌ای موسوم به پولی گان (۱۹۴۹ میلادی)

آغاز به کار دانشکده هنرهای دراما تیک سابق و دانشکده سینما و تئاتر فعلی در تهران (۱۳۴۳ خورشیدی)

قاب کوچک



ارسال محموله غذایی برای ایستگاه تحقیقاتی دیوس در قطب جنوب، توسط نیروی هوایی ایستار ایفا [قاب کوچک] با عنوان سدرترین نقطه کره زمین در سال ۱۸۳۰ توسط ایلیناز جیمز کوک کشف شد. جنوبگان محصور منطقه ای برای تحقیقات علمی است و هر گونه فعالیت نظامی و ادعای مالکیت در آن ممنوع است، با این حال کشور های بریتانیا، نیوزیلند، استرالیا، شیلی، آرژانتین، فرانسه و نروژ بر بخش هایی از آن ادعای مالکیت دارند. عکس: AFP

این شرحی به نهایت

بی‌گمان حسین دری در درهای بهشت است.

کوی خرابات

هر که در کوی خرابات مریبار دهد به کمال و کرشم جان من قرار دهد بار در کوی خرابات مرا هیچ کسی ندهد و در حد آن یار وفادار دهد در خرابات بود یار من و شب و روز به سر کوی همی گرم تابار دهد او خاشاکوی خرابات که پیوسته در او مر مرادوست همی وعده دیدار دهد هر که او حال بداند به در دست هر چه دارد همه در حال به بازار دهد در خرابات نبینی که زمستی همه سال راهب دیر تو را کشتی و زنار دهد آنکه چون باشد هشیار به فرزند عزیز در می سیم به صد زاری دشخوار دهد هر دو عالم را چون مست شود از دل و جان به بهای قدح می دهد و خوار دهد آنکه بیرون خرابات به قلمیر و نقیر چون دراید به خرابات به قنطار دهد آنکه نانی همه آفاق بود در چشمش در خرابات به می جبه و دستار دهد آنکه او کیسه ز طرار نگه دارد چون به خرابات شود کیسه به طرار دهد ای تو کز کوی خرابات نداری گداری زان سنایی ات همی بنده به مقدار دهد تو بروز او به زهد نگهدار و متوسس که خداوند سزایا به سزاوار دهد سنایی غزنوی

عضو انجمن سفلی مدیران رسانه و شرکت تعاونی مطبوعات کشور



فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی

www.shahrvand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر

مدیر مسئول: عبدالرسول وصال

سر دبیر: سید افشین امیر شاهی

نشانی: تهران، فلکه دوم صادقیه ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح کوجه شهید طاهریان، شماره ۲۴ کدپستی: ۱۴۳۷۷۸۶۱۷ فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰ تلفن: ۴۴۹۵۶۱۰۷-۰۷ تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹ چاپ: جام جم توزیع: شرکت دنبی اقتصاد تابان تلفن: ۸۷۷۶۲۲۰۰ امور شهرستان ها: ۸۷۷۶۲۲۰۱ تلفن سازمان آچی هی: ۴۴۹۵۶۲۰۰-۲۰۲۰۲ فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

مبتیاق نامه اخلاقی حرفه ای روزنامه شهرود را در سایت بخوانید

http://shahrvand-newspaper.ir/ Misagh_Name

telegram.me/Shahrvand_Newspaper

instagram.com/Shahrvand-Newspaper

میراث زمان

خویشکاری نهادهای حکومت

داوری باشد، حال را به ما بر باید داشت تا آنچه واجب کند اندر آن براستی بقرباییم و اگر بعد از این از زیر دستی و درم خریدهای گنهای دیدار آید، نخست باید که معلوم ما گردانی تا آنچه واجب کند از تادیب بقرباییم تاهیج کس را بناواجب نجی نرسد.

قلمرو حاکمیتسی و حوزه قدرت و عملکرد هر سازمان در این حکایت به روشنی مورد توجه قرار گرفته است. قدرت، مشروعیت و محبوبیت در هر حوزه‌ای، هر چند مهم، دلیل دخالت صاحب قدرت در حوزه‌های دیگر نمی‌شود. سرداری چون بهرام احتمالا بر قدرت ترین فرد (بعدا از پادشاه) در زمان نقل این حکایت بوده است، هر چند بعدها چنان که تاریخ نقل کرده‌اند، او به جایگاه و مقام خود افتاکت نکرد و بر شاه طاعتی شد. خواجه اعتقاد دارد که نگهبانی از مرزهای قدرت قانونی و سازمان برای پایدار ماندن ملک واجب است. خویشکاری هر نهاد و سازمان در هر نظام سیاسی تعریف شده و مشخص است. بارکردن وظایف جدید و نیز وظایفی که قانون آنها را برعهده بخش دیگری از قدرت گذاشته است، جان و توان یک نظام سیاسی را می‌کاهد و قدرتی که می‌تواند صرف بهبود زندگی و معیشت مردم و پیشرفت جامعه شود، در تقابل نهادهای درون حکومت با یکدیگر هدر می‌رود.



امیر اسلامی

روزنامه‌نگار

«... و دیگر روز پرویز را خبر آوردند که دوش بهرام چوبین غلامی را فرو کشید از آن خویشتن و بیست چوب زد.»

در فضای قانون و عرف روزگار کهن، حکایتی از «سیاست‌نامه» که با این جمله آغاز می‌شود، شگفت به نظر می‌آید. گمان ما اغلب این است که روزگار آن گذشته، یکسره بر مدار زور و قدرت می‌گشته است، آن هم از نوع ملو کالطرافی. ماجرا خیلی ساده است. نظام الملک نقل می‌کند که خسرو پرویز می‌شنود که بزگترین سردار سپاهش که بهرام چوبینه باشد، به غلام خودش ۲۰ ضربه چوب زده و در واقع او را تنبیه کرده است. این اتفاق فرادی روزی می‌افتد که بار گرانتهایی از هرات و سرخس برای خسرو پرویز می‌رسد و او از فرط محبت به بهرام، دستور می‌دهد این هدا یا یکسره به خانه بهرام فرستاده شود.

خسرو پرویز بهرام را فرما می‌خواند و پس از انجام آزمونی او را مورد عتاب قرار می‌دهد که: «خدای عزوجل ما را بر زمین داور کرده است نه تو را. هر که را



فو کوس

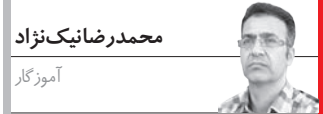
۸۷ سال پیش، بربر بابیس و سوم سپتامبر ۱۹۳۰ میلادی، ری چارلز، نوازنده پیانو و خواننده شهیر سبک‌های جاز و ریتم اند بلوز در شهر آلبانی ایالت جورجیا آمریکا به دنیا آمد. او در ۷ سالگی بیبیلی خود را از دست داد و پس از مدتی به واسطه یک موسسه خبریه برنده تمک هزینه تحصیل در یک مدرسه موسیقی مخصوص کودکان کور و کر شد. چارلز را باید از جمله پیشگامان موسیقی سول (موسیقی سیاهان آمریکا که ریشه در موسیقی کلیسایی دارد) به شمار آورد که به شکل‌دهی صدای ریتم اند بلوز پرداخت و به همسبک‌ها موسی سول و رابینزید. او میوزیک کانتری گرفته تا پاپ، فرانک سیناترا، اورا، «تنها نایبه واقعی در حرفه ما» نامید. در سال ۲۰۰۳ میلادی فیلمی با عنوان «ری» به کارگردانی تیلور هگفورد بر اساس زندگی ری چارلز مقلد در روین رفت. جیمی فانکس به خاطر بازی در نقش چارلز در این فیلم برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش اول مرد شد.



حرف روز

آغازی دیگر برای آموختن

هیجان انگیزتر. امروز گام نخستین از آموزشی برداشته می‌شود که قرار بود، هست، پله‌های همسان باشد برای همه آدمی زادگان، از تنگستان گرفته تا نروتمندان، اما خود عملی شده است برای دامن زدن به فقر اکثریت و توانگری اقلیت. قرار بود و هست که مدرسه سفلی از مهر و اخلاق باشد برای فرزندان جامعه، جدا از رنگ و نژاد و مذهب و ثروت و مکت اما همین سقف‌های رنگارنگ و گوناگون عملی شده‌اند برای فراق‌تر شدن شکاف درازها و ننداره‌ها، مدرسه‌هایی که مهمترین شباهتشان دریافت پول است و مهمترین تفاوتشان میزان آن پول. امروز نخستین گام از آموزشی برداشته می‌شود که قرار بود و هست یادگیرنده‌های بیافرینند که برای همه عمر تشنه یادگیری بمانند و یاد بگیرند و یاد بگیرند و یاد بگیرند، اسانه تنها ناتوان از پرورش یادگیرنده‌هایی چنین است، که گریزان می‌کند هر که واردش می‌شود؛ گریزان از درس و مشق و کتاب و مدرسه و کلاس و معلم و یادگیری؛ وای بر گریز نسل‌ها از کتاب و کتابخوانی! امروز آموزشی آغاز می‌شود که حتی روزهای پیش این آغاز، شغل پدرها را می‌برسند و میزان درآمدشان را و چه درناک است نتایج برداشته می‌شود، به امیدآمید آسان‌تر شدن و هموارتر شدن و دلپذیرتر شدن راه نخستین گام برداشته می‌شود به امید گشایش‌های پسین. نخستین گام برداشته می‌شود به خاطر دستاوردهای نو و تجربه‌های نوتر و



محمد رضا نیک‌نژاد

آموزگار

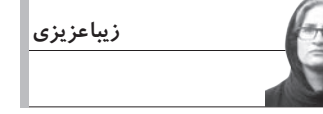
نگاه

مهری بدون انگیزه!

گذشته نه با آنها که در ذهن کودکانمان اشتیاق همراه بانگرانی برای آشنایی با آموزگار جدید بود و این کار تکمیل می‌شد با نشانه‌گیری انگشت نشانه به سوی آموزگاران و بیج‌بیج‌های درگوشی و خنده‌های پنهانی. ذوق نخستین در دیفا اول و دوم ایزل کلاس، آخ که چه قدر میز اول را دوست داشتیم و کمتر نصیص می‌شدا و از همه دلپذیرتر روید به دنیایی جدید برای یادگیری مطالب جدید. آن هم فقط از راه مدرسه و کلاس و آموزگار. آری اینها انگیزه‌هایی بود برای رفتن به مدرسه و اشتیاق حضور در آن. آخ که چه زود گذشت آن دلهره‌های دل‌انگیز کودکی و آن اشتیاق‌های بی‌دلیل و بادلیل آن.

اما برای بچه‌های این دوره و زمانه آغاز مهر همراه است با بی‌انگیزگی و بی‌میلی برای رفتن به مدرسه که در چهره کودکان نشان نمایان است. و باز حرف‌های تکراری ناظم‌ها برای کوتاه کردن موها و بستن دندان‌ها - مگر در مواقع لزوم - و باز کردن گوش‌ها و بریدن دست‌ها به پشت و به ترتیب و بدون خطا وارد کلاس شدن و نودین در لحاظ مدرسه و سکوت همراه با بی‌حرفی در کلاس. باز دلهره و اضطراب و نگرانی و دلزدگی بچه‌ها از درس و مدرسه و کلاس. باز شروع مهر و تحمیل هنرینه‌های سنگین به

خانواده‌ها و امر ونهی مسئولان مدرسه و ارتباط یک‌حرفه آنان به شکل دستور از آنها و اجرای والدین بدون حق چون شوق کرد تا برای بدست آوردن این سنسنگ‌ها به مکانی دوردست سفر کند. جای که می‌شود الماس یافت و با ندگی تلاش تروتمند شد. مرد روستایی ماه بعد، غلام فرزند شد و به دنبال الماس به این سو و آن سو رفت. عاقبت پس از سال‌ها دست خالی بازگشت، وقتی وارد کلبه‌اش شد با کمال شگفتی دید بزرگ‌ترین الماسی که تاکنون دیده روی طایفه خانه خودش قرار دارد.



زیا عرابی

قدیم‌ترها حال و هوای اول مهر برای بچه‌ها شور و هیجان عجیبی به همراه داشت. دلتنگی‌های کودکانه برای دیدن همکلاسی‌هایشان، ذوق داشتن دفتر با جلد صورتی و ورق‌های کاهی و بوی تازگی کتاب و کیف جدید و اشتیاق جلد گرفتن کتاب‌ها و دفترها آن هم با ناکا به توانایی‌های خود که با ناکا به خود برای رفتن به مدرسه و به دست آوردن حس استقلال طلبی برای کودکان در مدرسه همراه می‌شد و زمینه استقلال در زندگی آینده را ایجاد می‌کرد. حیاط‌های بزرگ مدرسه‌ها و سرسبزی درختان تنومند و کهنسال زیبایی خاصی به مهر و به مدرسه می‌داد؛ بیدهای مجنون که در کزنگ تفریح بچه‌ها را زیر چتر و سایه خود جمع و از آفتاب پاییزی حفظشان می‌کردند و اما انگار نزدگی گوش‌هایشان را نیز می‌کردند برای شنیدن حرف‌های دلنشین کودکان. یکی از بزرگترین انگیزه‌های ما دختر بچه‌های آن روزها دیدن دوباره آموزگار سال پیش و مرور یاد و خاطره‌های سال

از هر دری سخنی

بخش و استقنا

مردی بود بسیار متمکن و پولدار، کارگزارش را به میدان شهر فرستاد تا برای تعمیر باغش کارگر جمع کند. عدای کارگر آمدند و از صبح شروع به کار کردند. برخی دیگر کارگران را وقتی به میدان شهر آمدند، دانستند که کارگزار مرد تروتمند کارگران را برده است. آن‌ها نیز بعد از مدتی به سوی باغ مرد تروتمند روانه شدند. مرد تروتمند آنان را نیز به کار گرفت. عدای دیگر نیز هنگام عصر آمدند. آن‌ها نیز به کار گرفته شدند و عدای آخر وقت هنگام غروب که چند دقیقه از کار باقی نمانده بود رسیدند. اما تروتمند به همه، مزدی یکسان داد. عدای از کارگزاران اعتراض کردند. مرد تروتمند گفت: «هن به آن‌ها دادام، زیرا بسیار دارم. من از استغنی خویش می‌بخشم. شما گران این موضوع نباشید. شما شایع آن را تفرقتان مزدم گرفته‌اید. پس مقایسه نکنید. من از برای کار مزد ندادم، من از سربازی است که می‌بخشم.»

آب‌در کوزه

یک روستایی از مزرحه خود سنگی بلورین بدست آورد. آن را به فرزندانش داد تا با آن بازی کنند. سراسر انجام بچه‌ها از بازی با این سنگ خسته شدند و آن را روی طایفه گذاشتند. روزی این مرد روستایی به درویشی که از روستای گنشت غذا داد، درویش شش مهمان آنان بود. آنجا که درویش به شهرهایی بسیار سفر کرده بود درباره الماس و ارزش سنگ‌های قیمتی برای آنان سخن گفت و مرد روستایی را تشویق کرد تا برای بدست آوردن این سنگ‌ها به مکانی دوردست سفر کند. جای که می‌شود الماس یافت و با ندگی تلاش تروتمند شد. مرد روستایی ماه بعد، غلام فرزند شد و به دنبال الماس به این سو و آن سو رفت. عاقبت پس از سال‌ها دست خالی بازگشت، وقتی وارد کلبه‌اش شد با کمال شگفتی دید بزرگ‌ترین الماسی که تاکنون دیده روی طایفه خانه خودش قرار دارد.

استاد طریقت

از شیلی پرسیدند استاد در طریقت چه کنسی بود؟ گفت: «کنسی» او هر بار که می‌خواست آب از بر که بنوشد، تصویر خویش در آن می‌دید، می‌مید، دست‌آخردل به دریا زد و به بر که برید، تصویر ناپدید شد و سگ به آب رسید. دانستم مانع در وصول ترس است. مانع خودم بودم، پس خود را شکستم.»